

پانچواں اجلاس
سال ماہ علوم اسلامی
پانچواں اجلاس
پنجاب

با اظہار نظرہایی از: مجید مهران — رحیم مسلمانیان قبادیانی — ایرج کاظمی — لئون میناسیان — سلطان علی میرزا قاجار — محمد مشیری یزدی — دکتر بهروز برومند — پژمان اکبرزاده — مسعود برزین — جلال خالقی مطلق — دکتر علی خواجہ دہی — احمد منزوی — دکتر محمد علی موحد — دکتر سیدرضا داورنیا — اکرم عثمان و دکتر محمد جعفر یاحقی.

نامه‌ها و اظهار نظرها

- با اظهار نظرهایی از: مجید مهران — رحیم مسلمانیان قبادیانی — ایرج کاظمی — لئون میناسیان — سلطان علی میرزا قاجار — محمد مشیری یزدی — دکتر بهروز برومند — پژمان اکبرزاده — مسعود برزین — جلال خالقی مطلق — دکتر علی خواجه‌دهی — احمد منزوی — دکتر محمدعلی موحد و...

دوست عزیز آقای علی دهباشی سردبیر ارجمند و گرامی مجله بخارا

پس از عرض سلام و ارادت باید اذعان کنم اخیراً متوجه شده‌ام، که به مجله بخارا معتاد شده‌ام و برای انتشار آن روز شماری می‌کنم. تا دیروز با خوشوقتی آخرین شماره را خریدم و پس از شام، شروع به خواندن کردم و یک بار به خود آمدم که ساعات از هفت صبح گذشته بود؟ و آن قدر مطالب متنوع بود، که همه را با لذت و اشتیاق فراوان خواندم، و این بی‌خوابی ارزش آن را داشت.

در شماره ۳۰ — ۲۹ از مسعود فرزاد شعری تحت عنوان «بن‌بست» منتشر کرده بودید که یکی از شاهکارهای اوست. مرحوم بدیع‌الزمان فروزانفر گفته بود همین قطعه شعر کافی است فرزاد را از شعرای خوب ایران بشمار آورد. در مقدمه اشاره فرمودید که این قطعه پس از مرگ صادق هدایت سروده شده است زیرا علت خودکشی آن شادروان را بازگو کرده است.

حقیقت این است که من در مأموریت لندن افتخار داشتم مدت چهار سال با فرزاد هر روز ملاقات داشته باشم. او ساعت‌ها از زندگی دشوار خود مطالبی را برای من می‌گفت از جمله این شعر (بن‌بست) را اظهار می‌داشت که من به صادق هدایت تقدیم کرده‌ام و سالها قبل از خودکشی او سروده‌ام لیکن چون در پایانش سروده‌ام «وا رهد ز آوارگی چنین آواره نی... نی / پس نه آن بهتر که مرگش وارهاند؟... آری... آری» همه به اشتباه فکر می‌کنند، درباره مرگ صادق است.

فرزاد در سوگ هدایت اشعاری تحت عنوان «چراغ هدایت» در مجموعه‌ای به نام «بزم درد» در ۱۳۳۲ در تهران چاپ کرده است که با این بیت آغاز می‌شود:

سرگشته در این مرحله چون گوی بماندیم

ز آن سوی نرفتم و از این سوی بماندیم

و بطوری که می‌گفت در مراسم یادبود صادق هدایت آن قدر منقلب بود، که این اشعار را نتوانسته بود، به خوبی قرائت کند و گریه به او امان نمی‌داد.

در باره «بن‌بست» گفت پس از ۱۳ بار خانه به دوشی و تعویض منزل، این غزل را ساختم و شرح حال خود من است که در لندن به سختی می‌گذشت و ارتباطی به صادق هدایت ندارد فقط بنا به ارادت این قطعه را به او تقدیم کردم و تنها شعری است که در عمرم به کسی اهداء نموده‌ام. با تقدیم یک نسخه مجموعه «بزم درد» که امیدوارم قطعاتی از آن را برای نسل جوان در آن مجله گرامی منتشر فرمائید تا مسعود فرزاد، شاعر رنج دیده ما را بهتر بشناسند.

در زندگی خود آدمی را به نجابت و شرم حضور او ندیدم و آزارش به هیچکس نمی‌رسید، روانش شاد باش.

با تقدیم احترام

دوستدار شما — مجید مهران

۱۳۸۲/۵/۲۷

دوست عزیز دهباشی، سلام و درود بر شما!

کاری حیرت‌انگیز دیگر انجام داده‌اید: پس از باز کردن سیزدهمین دروازه بخارا، دست به دروازه سمرقند هم زده‌اید که شایسته تحسین و تبریک است.

فروپاشی شوروی، پدیده‌ای نیست که توان گفت: کاملاً مثبت بود، و یا به تمام منفی. چرا که: هم خوبی‌ها داشته است، هم بدی‌ها. در شمار خوبی‌ها، از جمله رفت و آمد آزاد با خارج، چاپ و نشر روزنامه و مجله و کتاب را می‌توان آورد. دیروز در ایران حرفی از «آن سوی» امکان نداشت. درست، همان طوری که سال‌ها می‌گذشت، از «این سوی» در «آن سوی» خبری نمی‌رفت. یک پرسش واقعی که ده سال پیش اتفاق افتاده بود، هنوز فراموش نشده است. یک ایرانی عزیز، چون دانست تاجیکستانی هستم، پرسید که: تاجیکستان از بوسنی بالاتر است؟ یا پایین؟ آن زمان این پرسش حیرت‌آور بود و کنایه کردم: خیلی بالاست. اما دیرتر پی‌بردم که نادانی گناه آن عزیز نبوده است.

و اما فروپاشی شوروی ضررها هم آورد. گاهی جبران‌ناپذیر. مانند مین‌گذاری در مرزها که به دنبال، کشته‌ها می‌آورد. چنانچه مرز میان ازبکستان و تاجیکستان مصنوعی است: هم در این

سوی و هم در آن سوی، هم تاجیک بسر می‌برد، هم از یک. گاهی خانواده‌ها تقسیم شده‌اند، و همیشه رفت و آمد داشته‌اند، و باید رفت و آمد داشته باشند.

باری، سال ۱۹۹۰ م گواهِ زندهٔ حقیقتی بوده‌ام. در فرودگاه دوشنبه، انتظار پرواز به سمرقند بودم. چشمم به تابلوی جدول پروازها افتاد: هفته‌ای از دوشنبه به سمرقند (و بر عکس نیز) چهارده (۱۴) پرواز بود. رفت و آمد خانواده خانواده بود: چه در مراسم عروسی، چه برای ماتم (از پوتساک و دستخوانشان معلوم می‌شد). و اما امروز، در زمانِ استقلالِ کشورها... یک پرواز هم نیست، حتی در سال.

هزار و دویست و اند سال پیش، ابوالینبغی گفته بود، به دنبال فاجعهٔ بزرگی که معلوم است:

سمرقند کندمند،

بدنیت کی افکند؟

از چاچ تو بهی!

همیشه تو خهی!

و اما امید می‌رود، «سمرقند» در باز کردنِ دیوار سنگین سمرقند یاری‌رسان باشد.

رحیم مسلمانیان قبادیانی

تهران، ۲۳ مردادماه ۸۲

جناب آقای دهباشی مدیر و سردبیر محترم مجله وزین بخارا

باسلام و تجدید ارادت و اخلاص. شماره ۲۹ و ۲۰ فروردین - تیر ۱۳۸۲ مرحمتی حضرت‌تعالی عزّووصول بخشید از بذل عنایت آن جناب بی‌نهایت سپاسگزاریم. طبیعی است در شرایط فعلی که حوزه ادبیات، و پژوهش‌های تاریخی و علمی دچار نوعی بحران هویت و سرگستگی و نابسامانی‌های بعضاً اجتناب‌ناپذیر گشته و نشریات پربار و هدفمند و تاثیرگذار گذشته نظیر، یغما، آینده، سخن، ارمغان تعطیل شده و چنین مجله‌های ادبی و هنری دیگر در حال احتضار است. وجود مجله‌ای وزین و جامع همه خصوصیات اسلاف خود همچون بخارای جنابعالی مایه دلگرمی اصحاب قلم و طالب حقیقت است. تلاش و کوشش‌های ارزنده شما در حفظ و احیای میراث گرانبهای ادب و فرهنگ ایران زمین با انتشار و در دسترس قرار دادن مجله‌ای نظیر کلک و بشکل کاملتر و جامع‌تر آن بخارا مایه دلخوشی و امیدواری همه کسانی است که دلشان بیاد ایران و فرهنگ ایران زمین در سینه می‌تپد گزارش جامع و با طراوت مراسم تجلیل از سیدفزید قاسمی در صفحه ۲۵۲ بخارا شماره ۳۰ - ۲۹، همه دوستان و معتقدان ایشان را خوشحال و سپاسگزار نموده امید است تلاش و کوشش‌های حضرت‌تعالی بدون وقفه بخارای

شما را پر بارتر و مشمتر قرار دهد خواهشمند است دستور فرمائید امنای انجمن اهل قلم خرم آباد را جزء مشترکین این مجله زرین قرار داده و تشریفات متعارف آن نیز ابلاغ گردد. با احترام مجدد هیأت امناء انجمن اهل قلم استان لرستان — ایرج کاظمی

توضیحاتی درباره دانشنامه‌های ارامنه

در مجله فرهنگی و هنری «بخارا» (شماره ۳۰ - ۲۹ فروردین - تیر ۱۳۸۲) نقدی درباره «دانشنامه ایرانیان ارمنی» به قلم آقای مسعود عرفانیان که خود کمک کننده بوده است به چاپ رسیده بود که بسیار جالب و قابل تقدیر می‌باشد و ترجمه آن به زبان ارمنی در روزنامه «آلیک» (تهران ۱۵ ژولای ۲۴ تیر ماه) به چاپ رسیده است ولی متأسفانه از نشریه آن یاد نشده بود. ولی باید یادآور شد که آن دانشنامه اولین، بزبان فارسی بود که باز قابل تشکر و قدردانی می‌باشد از گردآوردندگان مخصوصاً خانم لازاریان. ولی باید یادآور شد که ارامنه بزبان ارمنی هم چندین دانشنامه دارا می‌باشد که از قرن هجدهم شروع شده و مهمترین آنها در سیزده جلد که هر یک دارای بیش از هفتصد صفحه به بزرگی ۲۵ × ۲۰ سانتیمتر جمعاً نزدیک به ده هزار صفحه در ارمنستان از سال ۱۹۷۴ تا ۱۹۸۷ به چاپ رسیده‌اند.

بنده از کودکی زیاد میل داشتم که خیلی چیزها بدانم و از پدرم که معلم هم بود می‌پرسیدم ولی او نمی‌توانست به همه سؤالهایم جواب بدهد و من را قانع کند لذا همیشه در فکر بودم که یک دایرة المعارف درست کنم مخصوصاً درباره نویسندگان و فرهنگیان ارمنی که بتوانم از شرح حال آنها اطلاعات زیادی بدست بیآورم.

در این کوشش بودم که شنیدم در ارمنستان مشغول چاپ یک دانشنامه بزرگی هستند و فهمیدم که دیگر ملل هم دانشنامه دارند مثل فرانسویها که لاروس را دارند و یا انگلیسها، آمریکائی‌ها و غیره.

دانشنامه که سیزده جلدی می‌باشد عمومی است فقط جلد آخرین کلاً مربوط به ارامنه می‌باشد. همچنین دانشنامه‌های دیگری هم دارا می‌باشد که مربوط می‌شود به جغرافی یا به کودکان که در چهار جلد به چاپ رسیده با عکسهای رنگین و فرهنگهای شهرها و غیره.

دارای چندین فرهنگ یا لغتنامه هم می‌باشیم که فارسی به ارمنی و از ارمنی به فارسی یا ریشه لغت می‌باشند. اولین فرهنگ فارسی به ارمنی در سال ۱۸۲۶ در استانبول به چاپ رسیده است.

لئون میناسیان

جلفا - اصفهان

آقای علی دهباشی، مدیر و سردبیر محترم مجله وزین بخارا،

در شماره ۲۸ مجله بخارا (بهمن - اسفند ۱۳۸۱)، در صفحه ۳۰۵، آقای هاشم بناءپور تحت عنوان «خاطرات حمید قاجار»، مقاله‌ای در معرفی کتاب خاطرات سلطان حمید قاجار، از انتشارات دانشگاه هاروارد، نوشته‌اند. متأسفانه، در این مقاله چندین و چند اشتباه ریز و درشت تاریخی وجود دارد که نمی‌توان آن را نادیده گرفت و تلاشی برای تصحیح آن نکرد، زیرا گذشته از این که در شأن مجله بخارا نیست که محمل چنین اشتباهات تاریخی زنده باشد، برای تاریخ سیاسی معاصر ایران نیز که مدام از این و از آن ضربه می‌خورد و دگرگون می‌شود، چنین اشتباهاتی قابل تحمل و قابل قبول نیست. به همین دلیل، لازم و مفید دانستم که، به اختصار، به آن اشتباهات تاریخی اشاره کنم و بکوشم آن را در این جا تصحیح و اصلاح کنم:

۱ - شاهزاده حمید قاجار فرزند آخرین ولیعهد قاجار بود، نه آخرین ولیعهد قاجار، چنان که سهواً نویسنده مقاله مورد بحث نوشته‌اند.

۲ - «شاهزاده محمدحسن میرزا (ولیعهد احمدشاه) در ۲۳ آوریل ۱۹۱۸ در تبریز زاده شد»، اشتباه است. صحیح این است که: شاهزاده حمید قاجار در ۲۳ آوریل ۱۹۱۸ در تبریز زاده شد! پدرش، شاهزاده محمدحسن میرزا (ولیعهد احمدشاه) در سال ۱۸۹۹ در تبریز متولد شد.

۳ - «حمید چهار ساله بود که همراه پدر و مادربزرگش به قسطنطنیه فرستاده شد»، نادرست است: در سال ۱۹۲۲، محمدحسن میرزا (پدر حمید) پسر خود را به قسطنطنیه، نزد پدر و مادر خود (محمدعلی شاه و ملکه جهان) فرستاد.

۴ - «این مسافرت همزمان بود با انقلاب روسیه و همین سبب شد که وی (حمید) سر از اُوسا در آورد»، اشتباه است: انقلاب (بلشویکی) روسیه در سال ۱۹۱۷ رخ داد حمید قاجار هرگز به اُوسا نرفت، چون پدر و مادربزرگش، بعد از انقلاب ۱۹۱۷، دقیقاً در سال ۱۹۱۹، اُوسا را ترک گفته و به قسطنطنیه (اسلامبول) رفته بودند و در پاییز ۱۹۲۴ از قسطنطنیه به سان رمو (در ایتالیا) رفتند. محمدعلی شاه در آوریل ۱۹۲۵ در شهر اخیر درگذشت.

۵ - پس از خلع قاجاریه و تشکیل حکومت پهلوی، سرهنگ درگاهی (رییس نظمیّه) و سرتیپ یزدان‌پناه مأمور شدند که قصرهای سلطنتی را تحویل بگیرند (سرلشکر امیر طهماسبی و سرهنگ بوذرجمهری در این مأموریت شرکت مستقیم نداشتند). وقتی به محمدحسن میرزا (ولیعهد احمدشاه) گفتند که باید در اسرع وقت کاخ گلستان و سرزمین ایران را ترک کند، گفت: با چه پولی به این سفر بروم؟ من، در حال حاضر، پول نقد برای رفتن به خارج از ایران ندارم. پس از کسب دستور از رضاخان، سردار سپه، همان جا در کاخ گلستان (نه در مرز عراق، نه التماس کنان، چنان که نگارنده مقاله مورد بحث نوشته‌اند) پنج هزار تومان (یا پنج هزار لیره؟) از طلبی که

محمدحسن میرزا از حکومت جدید داشت، به او پرداختند.

۶- در سال ۱۹۲۵، به دستور و به خرج احمدشاه، سلطان حمید میرزا و برادر بزرگش سلطان حسین میرزا برای ادامه تحصیلات به انگلستان اعزام شدند. احمدشاه، در وصیت‌نامه خود قید کرده بود که تا سن ۲۱ سالگی هزینه تحصیلات این دو پسر پرداخت شود. سلطان حسین میرزا رشته کشاورزی را برگزید و مهندس کشاورزی شد و رفت به کانادا (تورنتو) و بقیت عمر را در آن دیار گذراند. سلطان حمید میرزا در مدرسه نیروی دریایی بازرگانی (Royal Mail) تحصیل کرد و افسر نیروی دریایی تجاری شد. در سال ۱۹۳۹، چون پدرش به این فرزند خیلی علاقه داشت، برایش کاری در شرکت موبیل (Mobil Oil) پیدا کرد تا وی در لندن بماند و از او همواره دور نباشد.

در سال ۱۹۴۰، با آغاز جنگ جهانی دوم، به علت نیازی که دولت بریتانیا به سرباز و افسر داشت، شاهزاده حمید قاجار داوطلبانه وارد نیروی دریایی (Royal Navy) شد. چون دولت انگلیس حکومت (رژیم) جدید ایران را به رسمیت شناخته بود، مسئولان نیروی دریایی (و وزارت امور خارجه) از او خواستند تا نام مستعاری برای خود برگزیند. وی نیز نام مستعار دیوید دراموند (David Drummond) را انتخاب کرد و با درجه افسری به نیروی دریایی بریتانیا پیوست. اصلاً و ابداً هیچ گونه رابطه‌ای میان این انتخاب و انصراف دولت انگلیس از بازگرداندن قاجاریه به سلطنت ایران (پس از برکناری رضاشاه از سلطنت، در شهریور ۱۳۲۰) وجود ندارد.

۷- «در سال ۱۹۴۵ یا ۱۹۴۶ با دختر دایی خود مهین دخت ملک منصور ازدواج کرد»، نادرست است: مهین دخت دختر عمه سلطان حمید میرزا قاجار بود، نه دختر دایی او. مهین دخت، دختر فتح‌الله میرزا ملک منصور، پسر ارشد ملک منصور میرزا شعاع‌السلطنه (از فرزندان معروف مظفرالدین شاه) بود.

۸- «حاصل این ازدواج یک پسر به نام محمدحسن و یک دختر به نام شیرین دخت بود»، نادرست است: نام دختر مهین دخت و حمید، نسرین دخت است. در سال ۱۹۵۹ (و نه در سال ۱۹۵۷)، مهین دخت از شاهزاده حمید قاجار طلاق گرفت و در حال حاضر، در پاریس به سر می‌برد (و فرزندانش در ایالات متحد آمریکا کار و زندگی می‌کنند).

۹- در سطر آخر مقاله مورد بحث، «در باب مریم فیروز» اشتباه است. صحیح این است: مهین فیروز (دولت‌شاهی)، همسر مظفر فیروز. مریم فیروز، چنان که همه می‌دانند، همسر کیانوری بود.

سلطان علی میرزا قاجار

نوی (فرانسه)، اوت ۲۰۰۳

من از خوانندگان مشتاق بخارا می‌باشم. همت و پشتکار و دانش جنابعالی در خور تحسین می‌باشد. همین است که مجله شما در بین نشریات ایران ممتاز و جلوه‌گر می‌باشد.

اما غرض از این نوشته: در شماره ۲۹ و ۳۰ (فروردین - تیر ۱۳۸۲) به شعری از مسعود فرزاد برخوردم که در بالای آن نوشته شده بود «پس از خودکشی هدایت، مسعود فرزاد با سرودن این شعر، علت خودکشی آن شادروان را باز گفت».

با آشنایی و معاشرت دیرینه‌ای که با فرزاد داشتم از قول او می‌نویسم: این قطعه را بنام «بن‌بست» در سال ۱۳۲۲ شمسی یعنی ۸ سال پیش از خودکشی هدایت ساخته و به او اهداء کرده است. اما شعری که در سوگ هدایت ساخته و «چراغ هدایت» نام‌گذاری نموده است، موید این ادعا، کتاب «سروده‌های مسعود فرزاد» می‌باشد که به اهتمام دکتر منصور رستگار فسائی توسط انتشارات نوید شیراز بسال ۱۳۶۹ شمسی انتشار یافته است. محمد مشیری یزدی

دوست گرامی جناب آقای علی دهباشی سلام

بی‌شک بیاد دارید یکبار که با آقای سیدفرید قاسمی به مطب تشریف آورده بودید نگرانی خودم را پیرامون «تلاش‌های مودپانه برای تجزیه میهن؛ با شما در میان گذاردم و گفتم روزنامه ایران توضیحات من را درباره نام میهن چاپ نکرده شما قول دادید از دوستان خود در روزنامه ایران بخواهید پاسخ من را چاپ کنند. نمی‌دانم چه شد که همان مقاله کذائی را چاپ فرمودید؟ بهر صورت پاسخی کاملتر را تنها از سر درد با تمام گرفتاری‌های خود نوشتم امیدوارم در شماره آینده بخارا چاپ شود. سلام من را به سرکار طوبی خانم برسانید.

دوستدار بهروز برومند

ایران بجاست تا که بلند آسمان بجاست

«پژمان بختیاری»

در مجله بخارا شماره ۲۹ و ۳۰ مربوط به فروردین - تیر ۱۳۸۲ مقاله‌ای تحت عنوان «ایران» یا «پرشیا»؟ «فارسی» یا «پرشن»؟ به چاپ رسیده بود که با این سطر آغاز می‌گردد: تا چند دهه پیش کشور ما در زبان انگلیسی (زبان بین‌المللی) و در مجامع جهانی Persia نامیده می‌شد. در سال ۱۳۱۳/۱۹۳۵ متاسفانه دولت وقت ایران از کشورهای جهان خواست که ایران را به همان نام بومی‌اش، Iran بنامند. بدون توجه به این نکته ظریف که کشور ما به عنوان سرزمین کنهسال و دارای تمدنی چند هزار ساله..... تغییر نام بین‌المللی کشورمان از Persia به Iran جدایی

زبان آوری را میان ایران و سوابق تاریخی و فرهنگی اش در ذهن جهانیان پدید آورده است.....»
با در نظر گرفتن آنکه نویسنده این مقاله از دو سال پیش همزمان با تلاش پیگیرانه بیگانگان که در پی تجزیه میهن ما هستند و بهترین دستاویز برای آنان برافروختن شعله جنگ و دشمنی میان ترک و فارس و کرد می باشد در چندین روزنامه و مجله مانند روزنامه ایران (مورخ شنبه اول تیر ماه ۱۳۸۱) و نیز مجله میراث ایران (چاپ آمریکا سال هفتم شماره ۲۸ زمستان ۱۳۸۱ صفحه ۳۲ و ۳۳) دقیقاً مطالب فوق را بیان نموده اند و تنها در مجله میراث ایران نگرانی دیگر خود را پیرامون تشابه نام ایران با عراق به این ترتیب ذکر نموده اند: «تشابه بسیار زیاد این دو نام در غرب، خواه ناخواه تشابه هویت این دو کشور را نیز در برداشته است. برای آن دسته هم که تمایزی میان Iran و Iraq قایلند، Iran کشوریست در حاشیه خلیج فارس، دارای نفت و دارای هویتی کمابیش عربی که ارتباط روشنی با «پرشیا»ی دیروز ندارد.

باید اذعان داشت که بررسی نوشتار مذکور در مجله بخارا به روشنی نشان می دهد که نویسنده جهت اثبات ادعای نادرست خود تلاش نموده است از روشهای مرسوم جوسازی امروزی، مانند به کار بردن نام رضاشاه و هیتلر به عنوان عوامل موثر در تغییر نام پرشیا به ایران به منظور انتقال نفرت از رضاخان و هیتلر به واژه ایران بهره جوید و نیز با استفاده از کلمه «پروفیسور» به عنوان پیشوند نام افرادی که حامی نظرات نادرست ادعایی ایشان بوده اند به نظر نادرست خود رنگ تائید ببخشد.

لازم به ذکر است که آنچه برای عاشقان ایران در درجه اول اهمیت میباشد، تداوم تاریخی و فرهنگی این سرزمین است چه با نام پرشیا و چه با نام ایران مسلماً برای آنها که از آگاهی تاریخی برخوردارند و صاحب فکر و دیدگاه در شناخت فرهنگ هستند جایگاه هر دو نام روشن می باشد. آنهایی نیز که تفاوت میان ایران و عراق را نمی دانند کسانی هستند که بی شک کلمه پرشیا نیز به گوش آنها نخورده است چه رسد به گذشته پرافتخار این ملت و میهن ما، بنابراین دیدگاه های چنین افراد کم دانشی هیچ گونه بار فرهنگی نمی تواند داشته باشد.

همچنین در خصوص ادعای ایشان مبنی بر آنکه در سال ۱۹۳۵ میلادی با بخشنامه رضاشاه نام ایران به رسمیت شناخته شده است باید پذیرفت که در کشورهای دیگر همواره میهن ما ایران نامیده می شده. مصدق ادعای فوق مطالب زیر است. سرجان کمبل وزیر مختار انگلیسی در تاریخ ۱۸ ژوئیه ۱۸۳۵ یعنی صد سال پیش از صدور بخشنامه مورد اشاره نویسنده می نویسد: «دستگیری و کشتن قائم مقام که همیشه کارهایش مخالف اراده و نیت شخص شاه و مورد

نفرت قاطبه مردم ایران بود؟

به عقیده من این کشور را از شر یوغ و بند سلطه وزیری که بر همگان تحکم می کرد رها

ساخته است» (دکتر ابوالقاسم طاهری، جلد دوم کتاب تاریخ روابط بازرگانی و سیاسی ایران و انگلیس،
رویه ۱۳۲)

و باز سالها پیش از آنکه رضاخان به سلطنت برسد، مامور سیاسی ویژه انگلیس در تهران به
نام (دکتر پ. ریاح) در گزارشی به وزارت خارجه انگلیس می‌نویسد:

«خوشبختانه همه دوستانان شاه (محمدشاه) از نظرات ما آگاهند و از آنجا که روحانیون این
کشور ما را دوست دارند، و با ما متحدند، امید است که بدون هیچ آشوبی کارهای ایران سر و
صورتی بگیرد و دولتی به مراتب آزادیخواه‌تر بر سر کار آید، (دکتر ابوالقاسم طاهری، جلد دوم کتاب
تاریخ روابط بازرگانی و سیاسی ایران و انگلیس، رویه ۱۲۵)

گذشته از آن ایران‌شناسان بیشماری کتابهایشان را در این زمینه به نام ایران و ایرانی به چاپ
رسانده‌اند مانند «ایران ساسانی» نوشته هانری ماسه، «تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی»
نوشته برتولد اشپولر که به لاتین نام آن *Iran in Früh - Islamischer Zeit* می‌باشد. «تمدن
ایرانی» به نام *LA CIVILISATION IRANIENNE* نوشته چند تن از خاورشناسان و بسیاری
کتاب‌های دیگر که زیر نظر همین پروفیسور هوادار تغییر نام ایران در مجموعه ایران‌شناسی
ترجمه و چاپ شد. گذشته از آن شاهنامه فردوسی که ۱۱۰۰ سال پیش سروده شده است در آن
به نام پرآوازه ایران بارها و بارها اشاره می‌کند به چندین زبان ترجمه شده و از این راه همگان با
نام ایران در بیرون از مرزهای ایران نیز آشنا بوده‌اند.

دلیل دیگری که نویسنده مقاله در مجله بخارا همراه با تصویر در صفحه ۸۴ به عنوان اثبات
ادعای خود آورده است کلمه *Persian Gulf* می‌باشد. جای تعجب است که نویسنده فراموش
کرده است که خلیج فارس در جنوب ایران و در منطقه‌ای قرار گرفته که فارس نامیده می‌شده
است نه ایران، اگر خلیجی در اردبیل واقع شده بود و بنام خلیج فارس نامگذاری می‌شد، ادعای
نویسنده می‌توانست مورد توجه قرار گیرد ولی این واقعیت که این خلیج در منطقه فارس قرار
دارد نمی‌تواند نام ایران را عوض نماید کما اینکه در نقطه دیگری در دنیا خلیج خوکها وجود دارد
ولی مملکتی را به نام مملکت خوکها نام‌گذاری ننموده‌اند. در مورد *Persian carpet* نیز داستان به
همین گونه است. اکنون پس از هفتاد سال که به نوشته خود نویسنده آکسفورد نیز واژه ایران را در
دانشنامه خود برابر پرشیا به کار برده است مطرح نمودن این بحث جز ایجاد در هم پاشیدگی
ذهنی، پیرامون ایران و گذشته فرهنگی پرافتخار آن ثمری نخواهد داشت.

اکنون بجاست به مقاله‌ای که یکی از هم‌میثان ارزنده به نام آقای اصلان غفاری در شماره

۲۹مجله میراث ایران چاپ آمریکا با عنوان: ایران یا پرشیا مسئله آذربایجان نگاشته‌اند اشاره نمایم. در یکی از فرازهای این مقاله علمی نوشته‌اند: اصولاً چرا باید ما به خاطر بیگانگان از نام پرافتخار ایران چشم‌پوشی کنیم و زیر نامی غلط که دشمنان، ما را به آن اسم شناخته‌اند خود را پنهان سازیم؟ بیگانگانی که در طی دو هزار و پانصد سال ایران را پرس یا پرشیا یا پرزیا نامیده‌اند در طول تاریخ چه گلی بر سر ما زده‌اند؟ آیا به خاطر این نام و افتخارات بوده که همواره در کارهای ما دخالت و انواع مصایب را به ما تحمیل نموده‌اند؟ آیا سیاستمداران و حتا خاورشناسان که به نام پرشیا آشنا بوده و افتخارات ما را می‌دانسته‌اند به ما کمکی کرده‌اند؟ آیا همانها نبوده‌اند که قسمتهایی از خاک ما را تصرف و انواع اهانت‌ها را به ما روا داشته‌اند؟ آیا این خاورشناسان اروپایی نبوده‌اند که دانشمندان ما را عرب معرفی کرده‌اند؟

امروز مسئله اساسی برای هم میهن‌های ما چه در درون مرز چه در برون از مرزهای ایران آزادی استقلال و یکپارچگی است و نه چگونگی نامگذاری بیگانگان در خصوص ایران. آنها که فرهیخته‌اند ارتباط ایران و پرشیا را بخوبی می‌دانند و آگاه نمودن آنها که نمی‌دانند سودی در بر نخواهد داشت ولی گرفتن صفحات مجله بخارا، روزنامه ایران و مجله میراث ایران و مانند آن برای طرح مسائلی که امروزه مسئله اساسی ملت نیست، آن هم چنین پیگیرانه این نگرانی را بوجود می‌آورد که برای تجزیه ایران فلسفه بافی می‌شود و در دورانی که شاهد پیوند کشورهای بسیار ناهمگون‌تر اروپائی بعنوان اتحادیه اروپا برای تداوم حیات آن کشورها هستیم. به نظر میرسد توطئه‌هایی بر ضد استقلال و در پی آن آزادی در میان باشد. به میان کشیدن چنین گفتگوهایی به تحقیق دامن زدن به تلاش‌هایی است که سالهاست فکر تجزیه ایران را بر مبنای گویش‌ها و تیره‌های مختلف ایرانی در سر می‌پیورانند و هیچگونه اثر فرهنگی با ارزشی برای ایران ندارد. ایران همواره ایران است چه در بیرون از این مرز و چه در درون مام میهن.

دکتر بهروز برومند

جناب آقای دکتر بهروز برومندگرامی؛

با درود فراوان و با آرزوی سلامتی برای شما

آقای علی دهباشی (سردبیر محترم مجله بخارا) نسخه‌ای از پاسخ شما درباره مقاله «Iran یا Persia»... را در اختیار من قرار داده‌اند. ضمن احترام برای دیدگاه‌های شما، من هم پاسخ خود را به مواردی که مطرح فرموده‌اید می‌نویسم:

در ابتدای مقاله مرا متهم فرموده‌اید که با استفاده از «روش‌های مرسوم جوسازی امروزی مانند به کار بردن نام رضا شاه و هیتلر به عنوان عوامل مؤثر در تغییر نام Persia به Iran به منظور

انتقال نفرت از رضاخان و هیتلر به واژه ایران بهره جوید...» در صورتیکه خود شما برای محکوم نمودن بنده از عبارات تکراری «تجزیه میهن» و «شعله جنگ میان ترک و فارس و ترک» بهره جسته‌اید! حال کدامیک از ما از روش‌های مرسوم جوسازی امروز استفاده کرده است؟!... در هر صورت ترجیح می‌دهم به ارائه پاسخ‌های مستند و منطقی اکتفا کنم:

در سال ۱۳۳۸/۱۹۵۹ شورایی متشکل از سیدحسن تقی‌زاده، علی‌اکبر سیاسی، عیسی صدیق، علی دشتی، عبدالله انتظام، حسین علاء و... تشکیل شد. این شورا پس از بررسی‌های لازم؛ بارها مراتب تأسف عمیق خود را از اقدام عجولانه دولت ایران (رضا شاه) در ارسال بخش‌نامه به دولت‌های خارجی برای کاربرد Iran بجای Persia (در زبان‌های غربی) اعلام داشتند. تقریباً همان زمان که حدود ۲۰ سال از دستور رضا شاه می‌گذشت دولت ایران مجدداً استفاده از Persia را به رسمیت شناخت ولی به دلیل اوضاع نابسامان سیاسی کشور و همچنین نارضایتی محافل بین‌المللی از تغییر دوباره نام کشور و برخی مسائل دیگر، کوشش‌ها به نتیجه نرسید.

۲- بخش نامه‌ای که در سال ۱۳۱۳/۱۹۳۵ به دستور رضا شاه صادر شده به خلاف تصور شما «ادعای من» نیست! اسناد آن موجود است و این رویداد در بسیاری از دانش‌نامه‌های بین‌المللی ثبت شده است. ضمناً شما هیچ متن خارجی را نمی‌توانید بیابید که پیش از ۱۹۳۵ چاپ شده باشد و در آن بجای Persia از Iran استفاده کرده باشند. (به استثنای تعداد انگشت شماری آثار تخصصی در رشته ایران‌شناسی که اشاره کرده‌اند نام بومی کشور، Iran است.)

۳- برای اثبات ادعای خود که پیش از ۱۹۳۵ از نام Iran استفاده می‌شده، شاهنامه فردوسی و چند ترجمه را مثال زده‌اید! حال آنکه این آثار به زبان فارسی می‌باشند و بحث ما در مورد کاربرد Persia در زبان‌های اروپایی است. هیچکس نگفته قبلاً در فارسی به ایران می‌گفته‌ایم Persia و باید دوباره بگویم Persia!

۴- در بخش دیگری از مقاله مرقوم فرموده‌اید «تعدادی از ایران‌شناسان در آثار خود از نام Iran استفاده کرده‌اند.» طبیعی است. چرا که وقتی از نظر ژئوپلیتیک نام کشور از Persia به Iran تغییر یافته برخی ترجیح می‌دهند از همان نام روز کشور استفاده کنند و همه در پی حفظ ادعای‌های تاریخی و فرهنگی کشور در اذهان جهانیان نیستند. لطفاً به این نکته نیز توجه فرمایید که همچنان در غرب هر کجا سخن از تاریخ و تمدن دیر پای ایران به میان می‌آید از نام Persia استفاده می‌شود و دانش‌آموزان مدارس اروپا و آمریکا نیز در کتاب‌های تاریخ خود در بخش تمدن‌های کهن با Persia آشنا می‌شوند نه Iran!

در مورد تصویر ماهواره‌ای خلیج فارس که در مقاله من چاپ شده؛ این تصویر مربوط به نخستین صفحه سایت اینترنتی «گروه ویژه خلیج فارس» (www.PersianGulfonline.org) است

که متأسفانه سهواً در چاپ این توضیح از قلم افتاد و ظاهراً همین باعث شده شما تصور فرمایید من معتقدم چون نام این خلیج، Persia Gulf است پس اسم کشور به طبع آن باید Persia باشد! در صورتیکه در مقاله هرگز چنین استدلالی نکرده‌ام و فقط در یکی پاراگراف‌ها از عبارات Persia Gulf و Persia Cat، Persia Carpet، Persia Miniature، Persia Gardens و... نام برده‌ام چرا که این عبارات در ذهن غربی‌ها از مهمترین جنبه‌های مربوط به تاریخ، فرهنگ و هنر ایران به شمار می‌روند.

تصور دیگر شما که ظاهراً انگیزه اصلی‌تان برای نوشتن این مقاله بوده این است که Persia تنها معرف ساکنان پارسی زبان ایران است و اقلیت‌های نژادی را در بر نمی‌گیرد. در صورتیکه نام بسیاری از کشورهای جهان در زبان‌های مختلف (به دلایل تاریخی) از نام یک ناحیه یا یک قوم گرفته می‌شود ولی در گذر زمان معنای اصلی خود را از دست داده و معنای فراگیرتری پیدا می‌کند. برای مثال «آلمان» نام یکی از اقوام ساکن در آلمان است ولی وقتی ما از این نام استفاده می‌کنیم تمام ساکنان آلمان برایمان تداعی می‌شود نه گروه خاصی از مردم این کشور. همینطور در مورد یونان، هند، مصر...

باید به معنای اصطلاحی کلمات توجه داشت. PERSIA از ۶۰۰ سال پیش از میلاد تا چند دهه پیش نام رسمی ایران در غرب بوده است. چه زمانی که ایران از شمال هند تا دانوب گسترده بود، چه زمانی که محدود به خراسان شده بود و چه در دهه ۱۹۳۰ که دهها سال از تثبیت وضعیت مرزها به صورت فعلی می‌گذشته است. اگر شما بخواهید با این دید به مسئله نگاه کنید «ایران» هم از واژه «آریانا» (سرزمین آریایی‌ها) گرفته شده یک عبارت نژادی است و فقط شامل آریایی‌های ایران می‌شود، در صورتیکه بسیاری از اقلیت‌های ساکن در ایران آریایی نیستند! به عقیده من با توجه به وضعیت موجود و بحث‌هایی که میان موافقان و مخالفان کاربرد Persia و Iran در بین است و با توجه به این که معمولاً هیچیک از این دو گروه قادر به متقاعد کردن یکدیگر نیستند و کار خودشان را می‌کنند! نام‌های Persia و Iran به قول انگلیسی زبان‌ها به صورت Inter changable در سطح بین‌الملل باقی خواهند ماند؛ شاید مانند کاربرد «هلند» و «ندرلند» برای کشور هلند در زبان انگلیسی.

به پیوست چندین نمونه از مقالات قابل استفاده در این زمینه را برایتان به پیوست می‌فرستم.

با احترام

پژمان اکبرزاده

دوست عزیز محترم آقای دهباشی

چند سال است که آرام و دور از هیاهو دست به انتشار دو فصلنامه زده‌اید. نخستین آن کلک

بود که اولین شماره‌اش در فروردین ۱۳۶۹ به زیور چاپ آراسته شد و پس از چند سال از انتشار باز ایستاد. دومی فصلنامه «بخارا» است که وقتی کلک در محاق تعطیل افتاد سر بر آورد و با سبک و سیاقی آفریده فکر و روش و منش شما در جمع مطبوعات به خودنمایی پرداخت. در اینجا با جمله‌هایی مواجه می‌شویم که همگان از هم می‌پرسند. این آقای دهباشی از کجا وقت می‌آورد این همه مجله و کتاب تألیف و به چاپ می‌رساند؟ جواب، عشق است و پشتکار. دهباشی عاشق مطبوعات سنگین است و از حیث پشتکار تالی و ثانی ندارد. با این که کسالت گلو و گرفتگی صدا عذابش می‌دهد و از درد امان ندارد معذک ساعتی آرام نمی‌گیرد و از فعالیت باز نمی‌ایستد.

تاریخ مطبوعات را در ایران که مطالعه کنیم می‌بینیم بیش از تقریباً یکصد و شصت سال از عمر آن می‌گذرد ولی در هیچ دوران کوتاهی نبوده که قرین آسایش باشد و شاید بتوان گفت که انتشار روزنامه و مجله بدست و فرمان یک پادشاه آغاز شد و به امر همان سلطان نخستین توقیف به وقوع پیوست و مشکلات بسیار پیش آمد. میتوان گفت مدیرانی بوده‌اند که حتی به امر کنسول یک کشور خارجی صدمه دیده سعی در بی‌آبروئی‌اش کرده‌اند.

مسائل و مشکلات مادی هیچگاه به اندازه موارد حیثیتی مدیران و صاحبان امتیاز را رنج نداده و دست آنان را با طناب توقیف و زندان محکم نه بسته‌اند. در این زمینه مثال بسیار است که فقط اشاره به آنها مثنوی هفتاد من کاغذ می‌شود. ولی این نکات حقایقی است که نمیتوان بهنگام صحبت از مطبوعات نادیده گرفت. از بخت بد تا بحال هیچ موسسه‌ای چون دولت، دانشگاه یا سازمان انتشاراتی، همت در تدوین تاریخچه مطبوعات ننموده و فقط مقالات متنوع در طول سال‌های عمر روزنامه مجله به رشته تحریر کشیده شده. تا قبل از انقلاب ۱۳۵۷ شمسی کتاب در مورد مطبوعات بسیار کم و غیرقابل ملاحظه بود. ولی در دو دهه اخیر نه فقط مطبوعات، بخصوص نشریات چاپ پایتخت به این مهم توجه مبذول داشته‌اند بلکه کتب متعدد، نتیجه پژوهش نویسندگان، بالاخص مطالعه‌کننده‌های جوان ولی آشنا به محیط اجتماعی و سیاسی ما کتب متعدد تألیف کرده‌اند و سوای عبارات و پرگراف‌هایی که ناشی از تعصب در جهان خاص است، بقیه نوشته‌ها محکم و مستدل هستند.

علیرغم آنچه از دید شما در این گونه آثار می‌گذرد نکات قابل تأمل دیگر هم هست که در بحث‌های مطبوعاتی باید مدنظر قرار گیرد. از آن جمله تیراژ یا به کلامی دیگر شمارگان هر نشریه که نشانی از قدرت و نفوذ روزنامه و مجله دارد. در یک دوره دوازده ساله بین ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ که نشریات متعدد بود تیراژ مهمترین روزنامه به شش هزار نسخه می‌رسید. حال آنکه در دو دهه اخیر رقم بیش از سی صد هزار نسخه برای یک شماره نکته تحیرآوری نیست. و این نیست مگر جانی که مطبوعات بخود گرفته و زمانی که توقیف‌های روزنامه و مجله را در همین مدت به

یاد داشته باشیم می‌بینیم پیشرفت مطبوعات در این زمینه قابل ملاحظه می‌باشد. در جمع وسائل ارتباط جمعی و مطبوعات جای خود را دارند. این وسائل را اینجانب به «رستم» قرن تشبیه کرده‌ام که هر یک از حروف «رستم» نشان دهنده یکی از وسائل ارتباط جمعی است «ر» برای رادیو، «س» برای سینما، «ت» برای تلویزیون و «م» برای مطبوعات هر یک از این‌ها مشخصات و مختصات ویژه خود را دارند با تاکید بر آن که مطبوعات دارای سوابقی افزون از دیگران است و عاملی است ماندنی و نسبت به بقیه سهل الوصول‌تر برای مراجعه به تاریخ و مطالعه و پژوهش بطور کلی.

از نظر تاریخ به دوره‌های پنج‌گانه مطبوعاتمان که نگاه کنیم می‌بینیم هر یک از آنها راه و رسم خاص خود را داشته‌اند و دید و نظرشان محدود به مسائل ساده و گذرا بوده است. البته این نتیجه‌گیری شامل همه مطبوعات نمی‌شود و به کلامی دیگر استناهم داشته‌ایم.

پس از آن که در دوره پهلوی اول دانشجویان ما فارغ‌التحصیل شده از اروپا برگشتند، عده‌ای محدود از آنها بطرف مطبوعات کشانده شدند و به تحریر مقالات همت گماردند.

بخارا در مدتی کوتاه شناخته شد و جای خود را در جمع مجلات ماهانه و فصلی باز کرد. در حالی که تصور می‌کردیم چند فصلی باید سپری گردد تا بخارا جا بیفتد. این نیست جز قضاوت صحیح مدیر درباره احتیاجات فرهنگی و ادبی خوانندگان با توجه به تحولات فرهنگی و برپائی تشکلهای سیاسی و اجتماعی. به مطبوعات دهه‌های گذشته که نگاه می‌کنیم این فکر در ذهنمان متجلی می‌شود که چقدر نویسندگان با شهامت شده و چسان مطالب سنگین و مستند برشته تحریر می‌کشند.

آقای دهباشی! شما با توجه به سوابق مطبوعاتی، مسافرت‌ها و مصاحبه‌ها و تماس‌ها با فرهیختگان نبض اجتماع را بدست آورده‌اید و این امر از انتخابی که برای مقالات بعمل آورده‌اید هویداست، تنوع مقالات دلیل قاطع برای پیشرفت مجله بشمار است.

اگر بخواهم به نقد مجله بخارا بپردازم مثنوی هزار من کاغذ شود. لذا بسنده کنم به این که بخارا به همت شما جای خود را در دنیای ادب فارسی باز کرده و هماهنگ با پیشرفت فناوری و تماس بیشتر با استفاده از کامپیوتر و اینترنت پیش می‌رود. خیر پیش و زندگی به کام.

مسعود برزین

ای بخارا شاد باش و دیر زی!

در این چند دهه اخیر میان سه ملت برادر ایران، افغانستان و تاجیکستان، چه در درون این کشورها و چه در بیرون آنها، پیوند نزدیکی برقرار گردیده است. بی‌گمان مجله بخارا و مادر آن کلک و خواهر آن سمرقند در این پیوند نقش مهمی داشته و دارند. امید که این کوشش به همت

مدیران و سردبیران ارجمند آنان همچنان ادامه یابد. و امید که روزی بیاید که در افغانستان و تاجیکستان نیز مجلاتی با نام شیراز و اصفهان دیدگان دوری کشیده ما را نوازش دهند و با چنین گام‌هایی پیوستگی سه ملت برادر، با تاریخ، دین، زبان و فرهنگ مشترک روز به روز نزدیکتر گردد و رشته‌های همبستگی که چندی به دست‌های بیگانه گسسته بود، دوباره با دست‌های آشنا بهم گره خورد:

هر کسی کو دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش

جلال خالقی مطلق

هامبورگ ۵ دسامبر ۲۰۰۲

میانه — دهم آذر ۸۲

جناب دهباشی عزیزا

مجموعه جدید «بخارای شریف» باز هم رسید و در این گوشه ازوا این غریب در وطن را در حکم بارانی شده که «بر تشنه‌ای بیارد». تجمع این همه اسما و این همه آثار پر برکت در یک مجله حاصل لطف و محبتی است که بزرگان به سرکار عالی دارند. زیرا که در مکتب مهر و وفا اولین استاد و در خوشه‌چینی از محضر دانشمندان بهترین شاگرد هستید. جزاکم الله احسن الجزا. خداوند آن وجود نازنین را برای ما سالهای سال نگهدارد و بخارای شریف را چشم و چراغ ما قرار دهد.

۴۰۰

سالها بود که از استادان و دوستانی چون جناب ایرج افشار و دکتر شفیع کدکنی و طبیب مسیحادم مشکین قلم حضرت هوشنگ دولت‌آبادی وصف بخارا می‌شنیدم و چندی بعد سعادت یار شد و اولین شماره مجله بدستم آمد. و اکنون تمام شمارهای بخارا را در کتابخانه محترم نگاه داشته‌ام و با لذت مطالعه می‌کنم. خاک پای همه عاشقان ایران و فرهنگ ایران هستم. دکتر علی خواجه‌دهی

برادر عزیز آقای علی دهباشی

از سالگرد فعالیت خیره‌کننده شما، در خدمت به فرهنگ و هنر ایران، از دو دوره «کلک» و اکنون «بخارا» هر ایرانی شادمان است. و بر پا داشتن چنین کرسی زبان فارسی و ادب و هنر ایران را در گستره این زبان، به شما تبریک می‌گویم، راه دشواری را که در شرایط زمانی بدی یک تنه پیموده و تاج افتخار بر سر نهاده‌اید را به حق می‌دانم. به یاد می‌آورم دیدار آن جثه بیمار شما را در آن زیرزمین نمور، و آن اراده آهنینتان را؛ روزگار فراهم آوردن کاغذ از بازار آزاد را یاد می‌کنم. یاد می‌آورم دیدار نوروزی ۱۳۷۰ یا ۱۳۷۱ همراه برادر بزرگم علی نقی از شما را که حمله‌های پیاپی بیماری آسم آزارتان می‌داد و ما در برگشت توان شگفت‌انگیز شما را پیش خود بازگو

کردیم... و اینکه روزی فرارسد که من خسته و بیمار و افسرده و شما را پر نشاط و بگونه روزهای نخستین کار بر پای «کلک» بیابم و من از این وضع شادمان و به شما تبریک می‌گویم. این نامه را با چشمانی نیمه بسته نوشتم پوزش می‌خواهم.

زنده و کامیاب باشی، هزاران هزار آفرین بر شما و خانواده سرفراز شما و بر شهاب شما.

احمد منزوی - دی ماه ۱۳۸۲ خورشیدی

دوست عزیزم آقای علی دهباشی

شمس تبریزی قصه‌ای دارد درباره سنائی که روزی به تفرج از خانه بیرون رفت، بنده خدایی را دید که خشت می‌زد و شعری از سنائی به آواز می‌خواند، اما درست نمی‌خواند، ابیات را له و لورده و در هم شکسته می‌خواند. سنائی تأمل نکرد، پاچه شلووار را بالا زد و رفت روی خشت‌های تازه از قالب در آمده که زیر آفتاب در انتظار خشک شدن بودند. یارو که البته سنایی را نمی‌شناخت فریاد زد: عمو داوی چه می‌کنی؟ سنائی گفت: همان کار که تو داری با شعر سنائی می‌کنی.

در تازه‌ترین شماره بخارا دو تکه از نوشته‌های بنده را سر هم کرده و بصورت یک مقاله در آورده‌اید. بخشی راجع به کودتا از جلد دوم کتاب «مصدق و نهضت ملی ایران» که چند سال پیش چاپ شده و بخشی از کتاب دیگر «از کودتا تا سقوط زاهدی» که هنوز چاپ نشده و البته در هر دو بخش صاحب اختیار بوده‌اید و دست مریزاد می‌گویم. اما دوست عزیز خواننده که این مقاله را دست می‌گیرد نمی‌داند که شما دو تکه از دو کتاب مستقل را سر هم کرده‌اید و متحیر می‌شود که نویسنده چگونه از داستان کودتا یکضرب و ناگهان پریده است به محاکمه مصدق و آخرین حرفهای او در دادگاه! عزیز من، کتابی که چاپ شد شخصیت و استقلال پیدا می‌کند و کمترین حق و حرمتی که باید برایش قایل شد این است که اگر چیزی از آن نقل می‌کنند بگویند و معین کنند اسم کتاب را و صفحاتی را که از آن نقل شده و بخارا این حرمت را از آن کتاب دریغ داشته است. اما آن تکه از نوشته تازه که هنوز به چاپ نرسیده و شما فتوکپی نسخه تصحیح شده آن را از من گرفتید. معقول‌تر چنان بود که مثل تکه‌های دیگر از همان نوشته که در شماره‌های گذشته بخارا آمده بود بصورت مستقل چاپ شود و در هر حال توقع آن می‌رفت که در تصحیح نمونه چاپی آن دقت شود تا اشتباهات تایپی و افتادگی‌های عبارات مایه سر در گمی نگردد و مثلاً «دادگاه تجدید نظر نظامی» به صورت «دادگاه تجدید نظر ناظمی» در نیاید. عبارت پایانی مقاله در بخارا چنین است: «شعبه ۹ دادگاه دیوان عالی تمیز که تقاضای فرجام دکتر مصدق به آن ارجاع و احوال خصوصی مورد اعتراضات مؤثر به نظر نرسید و با این که جهل ابر و مضحک و

صورت درست عبارت در متن اصلی که از من گرفتید چنین بود: «شعبه ۹ دیوان عالی تمیز که تقاضای فرجام دکتر مصدق به آن ارجاع شده بود در ۱۲ اسفند سال ۱۳۳۴ رأی داد که: «با ملاحظه جمیع و جهات و نظر به اوضاع و احوال خصوص مورد، اعتراضات فرجامی مؤثر به نظر نرسید.» و با این جمله ابرو و بی‌نمک و بارد که زبونی و لاعلاجی یک قوه قضائیه کور و سترون در نظامی خودکامه را ندا می‌داد. پرونده بزرگترین محاکمه تاریخ ایران بسته شد.»

ارادتمند

محمدعلی موحد

جناب آقای علی دهباشی

باسلام

همانطور که مطلع هستید در نمایشگاه مرکزی شهر کتاب واقع در تقاطع حافظ و زرتشت نمایشگاه کتب خارجی دایر می‌باشد. حدود دو هفته پیش اینجانب جهت خرید کتاب به آن مرکز مراجعه نمودم و با کمال تأسف و تعجب مشاهده کردم که در قسمت کتابهای جغرافیایی فروشگاه کتابهایی از انتشارات Collins و Times به معرض فروش و نمایش گذاشته شده بود که در آنها به جای اسم اصیل و تاریخی Persian Gulf از نام مفرضانه و جعلی the Gulf استفاده شده بود که البته اینجانب رسماً اعتراض خود را به وزارت امور خارجه، وزارت ارشاد و مدیریت شهر کتاب اعلام نمودم ولی هفته پیش که مجدد به آن نمایشگاه مراجعه کردم متأسفانه اقدامی جهت جمع‌آوری کتب مذکور نشده بود. حال اینجانب از شما تقاضا دارم که در آن مجله وزین نام این انتشارات و آدرس آنها را چاپ نمایید تا مردم فرهیخته ایران خودشان با نوشتن اعتراض به آنها، مؤسسات مزبور را وادار به اصلاح مواضع خصمانه خود در قبال ایران نمایند و از آن جناب نیز تقاضا مندم که از هر اقدامی که از دست آن مجله فروگذار ننمایند و بدانند که ملت ایران پشتیبان آنان می‌باشند.

۴۰۲

با تشکر

دکتر سیدرضا داورنیا

۸۲/۱۱/۱۴

۱۹ ژانویه ۲۰۰۴

سوند — یون شاپینگ

ادیب فرزانه و دانشمند گرانمایه جناب علی دهباشی

از دولت سرتان شماره سی و یکم «بخارا» باز حال و هوایم را دلگیر کرد. در این قاف و قلّه

یخبندان دنیا، آن گرمی نامه حامل گرمای مطبوع و ملایم بهاری بود و بر انجماد جان و تنم اثری گرم کننده و بیدار کننده داشت. زبانی جز عرض شکران و احسنت و آفرین ندارم. خداوند آن دست و دل فیاض را نیرویی بیشتر بخشد تا پلهای ویران و نیمه ویران گذشته مشترک ما را از نو آباد کند.

«انجمن قلم افغانها در سوئد» از بخارای شما بهره‌های فراوان برده‌اند و آن دانشی مرد فرهنگدوست را به چشم پاسدار راستین ارزشهای فرهنگی مردم منطقه ما می‌بینند. در این راستا هیچ مجله‌ای به پای بخارای فراخ‌اندیش و بی‌تعصب نمی‌رسد. باید از دل و جان به شما تبریک گفت. پیوست با این نامه ارادت نامه کتاب «قحط سالی» مجموعه تازه داستانهای کوتاها را تقدیم می‌کنم و نقدی از استاد نگارگر را که آموزگار دانشکده ادبیات کابل ضمیمه ضمایم تا به آستان «بخارای شریف ما برسد».

رهین یادکرد و محبت شما

ارادتمند اکرم عثمان



شپوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی